روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۶۰۳۶۱۲۲ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۹۴۲۰۳۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir
یکشنبه • ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۹ • ۱۶ رمضان ۱۴۴۱ • ۱۰ می ۲۰۲۰
سال هفدهم • شماره ۳۷۱۶ • ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۱ • اذان مغرب ۲۰:۱۹
اذان صبح فردا ۴:۲۶ • طلوع آفتاب ۶:۰۲

fardashargh@gmail.com

روزنامه فردا

نور نوشت

یک زن کلمبیایی برای مقابله با کرونا از ماسک با طرح عجیب و خنده‌دار استفاده کرده است. Raul Arboleda-AFP

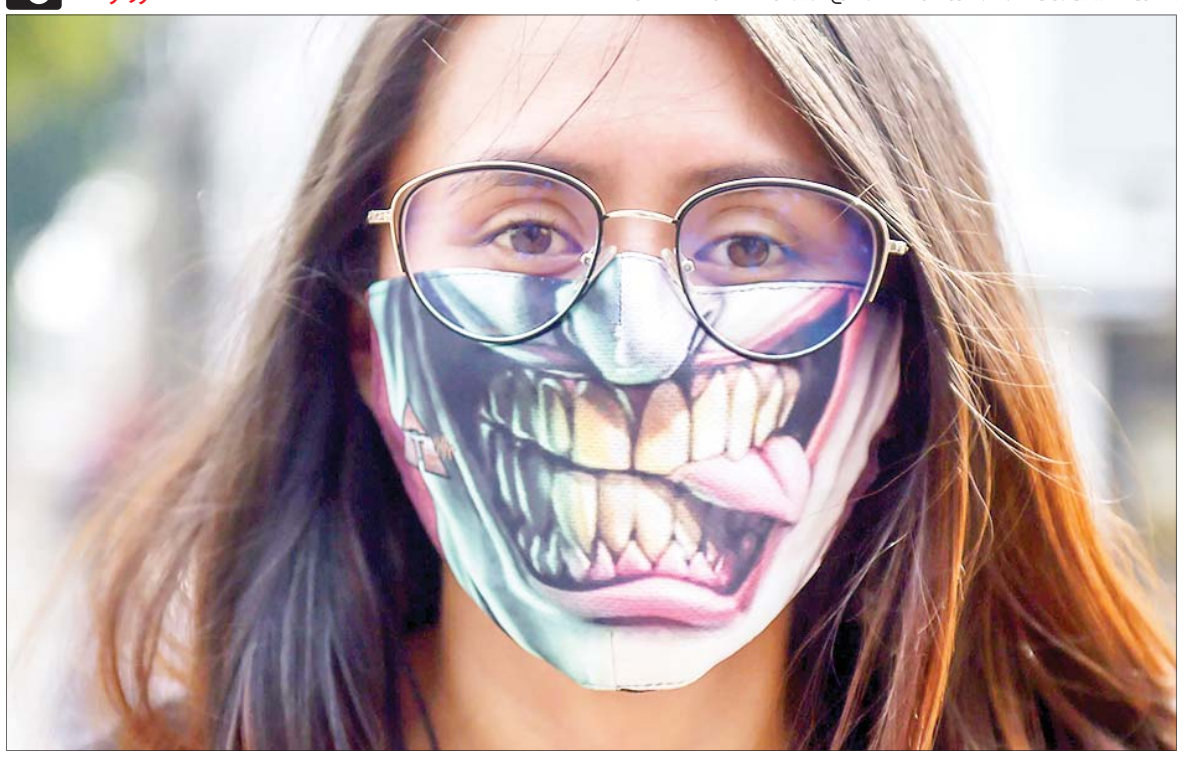

تلنگر

مردم دیگر چه کار کنند تا...

سیدحسن موسوی‌چلک
رئیس انجمن مددکاران اجتماعی ایران

حدود ۴۱ سال از انقلاب اسلامی ایران می‌گذرد. انقلابی که مردم با آمال و آرزوهایی که بیشتر رنگ و بوی مذهبی و عدالت اجتماعی و کاهش فاصله طبقاتی بین فقرا و ثروتمندان و برابری و استقلال و آزادی و... داشت به پیروزی رسید. بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، درگیری با منافقین را داشتیم که باز هم مردم کنار مسئولان بودند و بعد هم که هشت سال جنگ تحمیلی را پشت سر گذاشتیم که باز هم مشارکت بی‌نظیر مردم را شاهد بودیم که هم از جان و هم از مال خود گذشتند تا ناموس ما و خاک ما تاراج بیگانگان نشود. اگر فرزند اول شهید می‌شد، پیشانی فرزند دوم را با پارچه نوشته‌های یا اباالفضل، یا زهرا، یا مهدی، الله اکبر، یا رسول‌الله، و... می‌بستند تا مبادا سنگر خالی شود که دشمن غلبه کند و تاریخ گواه است که چه جان‌فشانی‌ها که نکردند. تأملی بر آمار شهدا، جانبازان و... خود گویای این جان‌فشانی‌هاست. برای سازندگی هم مردم کم نگذاشتند، شرایط سخت را گذراندند و به‌اصطلاح «دم برنیاوردند». اگر حوادث و بلایای طبیعی و غیرطبیعی در کشور اتفاق می‌افتاد، مردم برای کمک‌های نقدی و غیرنقدی و حضور برای انجام کمک‌های داوطلبانه سر از پا نمی‌شناختند. حتی اگر در کشورهای دیگر هم حادثه‌ای اتفاق می‌افتاد، مردم ایران عزیز از سر خیرخواهی و نوع‌دوستی و عمل به مسئولیت اجتماعی خود نه‌تنها کم نمی‌گذاشتند، بلکه پیشگام هم بودند که در خاطره تاریخ این رفتارهای انسانی از مردم مهربان ایران عزیز به یادگار خواهد ماند. چنانچه برای بستن دهان دشمن (با وجود دلخوری‌های که داشتند) لازم بود مشارکت سیاسی داشته باشند که دریغ هم نکردند، زیرا همیشه شرایط حساس اعلام می‌شد و مردم هم در کنار مسئولان بودند تا احساس تنهایی نکنند. در بحران زلزله بم، زلزله کرمانشاه، زلزله گیلان و قزوین و آوج سیل‌های چند سال اخیر به‌ویژه سیل بی‌سابقه شب عید سال گذشته و... مردم ایران گل کاشتند و نشان دادند که مردم‌دار هستند و برای حفظ وطنشان در هر جبهه‌ای حضور دارند. برای پرایید چهار میلیون تومانی صف می‌کشند تا بیش از ۹۰ میلیون تومان پول پرداخت کنند، ارز حدود سه هزار تومانی را تا حدود ۱۵ هزار تومان خریدند، حاضر شدند سکه ۲۰۰ هزار تومانی را در یک بازه زمانی کوتاه تا بیش از هفت میلیون تومان بخرند، یک‌شبه قیمت بنزین از هزار تومان به سه هزار تومان افزایش می‌یابد، فقط چند روزی از سر گرسنگی اعتراض می‌کنند و پاسخ قانع‌کننده هم نمی‌دهیم و به‌خاطر اینکه دشمن از آب گل‌آلود ماهی نگیرد، با مسئولان همراهی و همکاری می‌کنند تا برای تأمین امنیت کشور به زحمت نیفتند، از خیابان‌ها به خانه‌هایشان می‌روند تا باز هم نشان دهند که کنار مسئولان هستند. هنگام تشییع جنازه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی سنگ تمام گذاشتند و حتی جان دادند تا کشور بماند. در بحران اخیر مربوط به کرونا هم سنگ تمام گذاشتند تا نشان دهند که هنوز کشور عزیزشان ایران را دوست دارند. حضور داوطلبانه برای ارائه خدمات تخصصی به بیماران تا تهیه لوازم و تجهیزات بهداشتی و درمانی، تهیه سبدهای غذایی و مشارکت در ضدعفونی‌کردن معابر و محیط‌های عمومی و... تنها بخش‌های کوچکی از نشانه‌های حضور مردم در کنار مسئولان است که اگر قرار باشد این نوع حضور در این ۴۱ سال نوشته شود، باید هزاران جلد کتاب نوشت؛ اما باور کنید پاداش این همه فداکاری مردم این وضعیت اقتصادی نیست که بیش از ۶۳ میلیون نفر نیازمند کمک‌هزینه معیشت حدود ۵۰ هزار تومانی باشند، طبق آمار وزارت تعاون کار و رفاه اجتماعی از بانک اطلاعات ایرانیان حدود چهارمیلیون‌و ۵۰۰ هزار نفر از جمعیت پنج‌دهم پایین هیچ‌گونه چتر حمایتی ندارند که از این تعداد حدود دومیلیون‌و ۳۰۰ هزار نفر سالمندان بالای ۶۵ سال هستند. براساس آمار دو سال قبل وزارت راه و شهرسازی حدود ۲۱ میلیون نفر از جمعیت ۸۰ میلیونی ما در محلات ناکارآمد شهری زندگی می‌کنند که بیشتر این مناطق از حداقل‌های خدمات عمومی هم محروم هستند. از قیمت‌ها هم که دیگر نگو و نپرس که بی‌حساب‌وکتاب افزایش پیدا می‌کند و کمر مردم را می‌شکند. مجرمان یقه‌سفیدی که با سوءاستفاده از حسن نیت مردم، به‌اصطلاح بار خود بستند تا به کشورهای دیگر از قبیل کانادا بروند یا در ایران در اوشان و فشم و لواسان ساکن شوند. برادر مسئول باشند یا دامادشان و... از آقازاده‌های‌شان که هیچ نگو، چون ژن خوب هستند. سؤال اساسی اینجاست که آیا این زندگی حق این مردم است؟ قرار بود هزینه بهداشت و درمان و آموزش عمومی رایگان باشد که الان کمر مردم را شکسته است، حالا هزینه‌های دیگر بماند. موضوعی که پیشوایان دین ما هم هشدار داده بودند که اگر فقر از دری بیاید، ایمان از در دیگر می‌رود. خیلی ساده برای فردی که آب از سرش بگذرد چه یک وجب، چه صد وجب.

آقایان قدر این مردم را بدانید، قدر این مردم را بدانید، قدر این مردم را بدانید و درست کار کنید، اگر شایسته نیستید بر میز مدیریت در سطوح مختلف تکیه نزنید که خیانت به این مردمی است که این‌گونه در همه شرایط با شما بودند تا احساس تنهایی نکنید.

تجربه دیگران

پنجره‌ای رو به قرنطینه

روت مدجبر، عکاس ایرلندی، در نشریه تایم عکس‌هایش را با عنوان «عشق در خانه» منتشر کرده؛ عکس‌هایی که در این مدت قرنطینه از مردم در قاب پنجره‌هایشان گرفته است. این عکاس ساکن دوبلین، از ماه مارس گذشته تاکنون که شرایط قرنطینه بسیاری را در خانه محبوس کرده، پروژه خود را آغاز کرده است.

او هر شب، درست پس از غروب آفتاب، با همسایگان خود در دوبلین ایرلند گفت‌وگو و یک پرتره از آنها را در قاب پنجره ثبت می‌کند. در این عکس‌ها نگاهی گذرا به زندگی مردم در طول این بیماری همه‌گیر جهانی شده است. این عکاس توضیح می‌دهد: «در ابتدا فقط از دوستان و خانواده‌ام عکاسی می‌کردم، چون راهی برای ارتباط با آنها در این شرایط قرنطینگی داشتم. من تنها زندگی می‌کنم، بنابراین با آغاز محدودیت‌ها به سادگی تمام تعاملات خود را از دست داده بودم و حالا دانستن اینکه هر شب می‌توانم بروم و دوستانم را ببینم، سبب شد تا هدفی داشته باشم». او حالا دوستان جدیدی پیدا کرده است و می‌گوید: «پروژه

عکاسی به صورت آنلاین را ادامه داده و راه جدیدی را برای ارتباط با داوطلبان پیدا کرده‌ام، تنها شرط آن است که داوطلبان در فاصله پنج‌کیلومتری از خانه‌ام زندگی کنند؛ محدودیتی که دولت ایرلند تعیین کرده است». مدجبر می‌گوید: «من هر شب یک خیابان را انتخاب و سعی می‌کنم تا حد امکان از داوطلبان عکاسی کنم.

معمولا قبل از اینکه نور کاملا محو شود، حدودا چهار عکس می‌گیرم، اما اگر زیاد در حال گپ و گفت‌وگو شوم، حداقل از دو خانواده عکاسی می‌کنم. استقبال از این (عشق در خانه) زیاد بود».

مدجبر می‌گوید در این مجموعه، روشن‌کردن صحنه یا موارد مشابه وجود ندارد. من فقط از آنها می‌خواهم که چراغ‌ها را روشن کنند، به پشت پنجره بیایند تا عکس بگیرم. این احتمالا ساده‌ترین پروژه‌ای است که من تاکنون داشته‌ام». او گفت: «من فکر می‌کنم مردم دوست دارند بدانند که در این انزوا تنها نیستند و واقعا سعی می‌کنند افرادی را که شبیه به خودشان هستند پیدا کنند. این یک پنجره و نظر متفاوت به این بیماری همه‌گیر است: پنجره‌ای که دید انسان را بیشتر می‌کند و به‌جای نشان‌دادن تصویر و سیطره ویروس بر ما، نشان می‌دهد که ما فرصت‌های بیشتری برای پیوند با خانواده و دوستان و گذراندن زمان در کنار هم داریم». خانواده‌هایی که در این قاب‌ها قرار گرفتند هرکدام از منظری خواسته‌اند تا در یاد بمانند و تصویرشان باقی باشد. لورا دویت گفته که همیشه دوست داشتم در خانه‌های افراد بنشینم، خصوصا در زمان کریسمس هنگام روشن‌شدن شومینه. حالا می‌خواستم با دیگرانی که در خانه گیر کرده‌اند، این گرما را به اشتراک بگذارم».

مغز اجتماعی -۱۱۳

دیالکتیک افول ستاره‌های فرهنگ

عبدالرحمن نجل‌رحیم
مغزپژوه

نمی‌دانم چرا وقتی سال‌ها پیش فهمیه راستکار را اولین بار، نه در حال بازیگری یا صداپیشگی، بلکه در نقش واقعی خودش دیدم، یاد نمایش‌نامه «باغ آلبالو»ی آنتوان چخوف افتادم. شاید به این خاطر که او را اولین بار در سال‌های ۵۰ در نقش مادام رانوسکی در تئاترشهر تهران دیده بودم. اما این بار او در نقش خودش، نقش زنی که به‌تدریج حافظه نزدیک خود را از دست می‌داد، می‌دیدم. آن‌قدر مضطرب و دستپاچه به نظر می‌رسید که در نگاه سرگردانش فقط می‌شد تمنای کمک برای رهایی از جهنم فراموشی را دنبال کرد. با خودم فکر کردم چقدر دشوار است برای یک بازیگر که دائم نقش خود را فراموش کند. سعی کردم خود را جای او قرار دهم و بعد متوجه شدم چه کار غیرممکن و عبثی است. این نقش را رها کردم و به طبابت معمول پرداختم. اما نمی‌دانم چرا به این فکر افتادم که کمی شیطنت کنم، هم حافظه خودم را بیازمایم و هم حافظه بیمارم را. از او پرسیدم آخرین فیلمی که بازی کرده، کدام است؟ اما به نظر می‌آمد پیش از اینکه حافظه بیمار را بیازمایم، تلاش کرده‌ام از سلامتی حافظه خود مطمئن شوم. سعی کردم مثل رسیدن لحظه آهان یافتمش ارشمیدوسی به آن برسم که نرسیدم. یادم نیامد که او در فیلم «شیرین» عباس کیارستمی (۱۳۸۷)، جزء ۱۱۳ بازیگر زن جلوی دوربین بود، در ضمن اینکه در نمایش‌نامه رادیویی در سرتاسر فیلم، نقش «دایه» را بازی می‌کرد. به خودم دلداری دادم. به این فکر کردم که حالا می‌بایست نقش پزشک را خوب بازی کنم. فراموش نکنم بیماری که نگران از دست‌رفتن حافظه‌اش است، در کلینیک من است. برای اینکه از اضطراب او کم کنم که حافظه‌اش را بیشتر مختل نکند، به او گفتم تا چه حد دلم می‌خواست مثل چخوف باشم. در ظاهر ناظر سوم شخص و در باطن، هم همدل دوم شخص، هم بنویسم و هم طبابت کنم. در ضمن گفتم که چخوف هم می‌خواست مثل من متخصص مغز و اعصاب باشد و بعد اضافه کردم که الگوی من در رشته خودم (نورولوژی)، الیور ساکس است که شرح حال بیمارانش را به شکل داستان می‌نوشت که قابل تبدیل به نمایش‌نامه یا فیلم‌نامه بودند. البته این به بیراهه‌زدن‌های من تا اندازه‌ای مؤثر واقع شد. کمی آرامش در رفتار بیمار پدیدار شد. از او پرسیدم از «ذائقه ماجراجویانه» چه خبر؟ منظورم اشاره به کتاب بی‌نظیر «مستطاب آشپزی (از سیر تا پیاز)» بود که نجف دریابندری (شوهر) با یاری فهیمه راستکار نوشته بود. در ضمن می‌خواستم از طریق احوالپرسی از ذائقه (چشایی) او، از چگونگی حس بویایی‌اش مطمئن شوم که در آلزایمر احتمالی، از اولین حس‌هایی است که صدمه می‌بیند. اما با همه این ترفندها، در یک جلسه نشد که بفهمم فهیمه راستکار راستی‌راستی به آلزایمر مبتلا شده است یا نه. تا چندین ماه شاید یک سال طول کشید به این واقعیت تلخ برسم که او دارد به‌سرعت شیب تند سرپایینی این بیماری مخرب مغزی را طی می‌کند. در این مدت، همه‌اش با خودم می‌گفتم: وای که اگر آلزایمر باشد چه می‌شود که شد. در این مدت میل داشتم نجف دریابندری را همراه او ببینم که البته هیچ‌وقت میسر نشد. فهیمه راستکار خودش می‌گفت: چون گوشش نمی‌شنود، نمی‌تواند همراهی کند. اما سهراب دریابندری (پسر) شاهد همیشه حاضر سقوط تدریجی توانایی مغزی مادر و تغییر شخصیت و گم‌شدنش در زمان و مکان بود. مادری که از زنی مدیر و مدبر و اداره‌کننده زندگی به بیگانه‌ای تمام‌عیار، بیقرار و پریشان‌احوال تبدیل شده بود. او دیگر نه برای خودش و نه برای دیگری قابل شناسایی نبود، زیرا مغزش در عمیق‌ترین لایه‌ها دچار زوال تدریجی شده بود. اما کس دیگری در این میان بود که بزرگ بود، خاموشانه شاهد عظمت فاجعه‌ای بود و سرسختانه تحمل می‌کرد. او نجف دریابندری بود، مترجم زبردست، سرد و گرم روزگار سخت چشیده و با ادبیات جهان کشتی گرفته. زمان طولانی از مرگ همسر نازنینش، فهیمه راستکار نگذشته بود که او نیز به علت سکته مغزی راهی آی‌سی‌یو بیمارستان شد. هر بار که او را می‌دیدم، به یاد همینگوی می‌افتادم. به یاد ندارم که او هیچ‌وقت توانسته باشد با من حرف بزند و در ضمن به یاد هم ندارم که هیچ‌وقت نگاه او بیگانه شده باشد یا لبخند هوشمندانه‌ای به لب نداشته باشد و به مخاطبش درجه هوشیاری و آگاهی‌اش را نفهمانده باشد و از دور به پاس آشنایی دست بلند نکرده و تکان نداده باشد. سکته‌های متعدد و مکرر مغزی، پله پله او را از اوج به افول کشانده بود. اما مغز عاطفی او بیدار و آگاه بود و موج مخرب بیماری و زوال نتوانسته بود آن قله برافراشته در مغز او را همچون کوه یخی سر برآورده از آب، تسخیر کند. چون سانتیاگو، در داستان «پیرمرد و دریا»ی همینگوی که در دریای توفان‌زده با چنگ و دندان تا آخر از ماهی بزرگی که شکار کرده بود، در مقابل بمبک‌های مهاجم محافظت می‌کرد، او هم از این داشته هویت‌ساز مغز خود مراقبت می‌کرد. پیرمرد و دریا (۱۹۵۱) از آخرین کارهای ماندگار همینگوی است. دریابندری در مقدمه ترجمه این کتاب که یک دور تمام به کارهای او پرداخته، به زندگی پر افت و خیز او در طول جنگ جهانی اول، جنگ‌های اسپانیا و جنگ جهانی دوم پرداخته است. در این مقدمه مفصل، دریابندری نشان می‌دهد جهان همینگوی را به‌خوبی می‌شناسد که «جهانی است بازمانده از یک فاجعه بزرگ، یا در آستانه آن -که در آن آدم‌ها از یک طرف احساسات خود را، یا دست‌کم توانایی بیان آنها را از دست داده‌اند و از طرف دیگر، هنوز به هیچ مرتبه‌ای از اندیشه و آگاهی اجتماعی نرسیده‌اند»، «این آدم‌ها در برزخ فقر اندیشه و احساس زندگی می‌کنند». اما دریابندری به‌خوبی از دیالکتیک شکست و پیروزی، جنگ و صلح، زندگی و مرگ، تراژدی و کمدی، آگاه بود. بیهوده نیست که او به ترجمه «در انتظار گود»ی ساموئل بکت نیز دست زده است. او می‌داند همینگوی در اثر ضربات مکرر به سرش در حوادث جنگ و سوانح دیگر، در سنین جوانی و میان‌سالی، به‌تدریج دچار نوعی زوال مغزی شده است. گرچه همینگوی، در آخر کار، به‌اشتباه با تشخیص افسردگی و شیدایی (بیماری دوقطبی) در میوکلینیک آمریکا مورد درمان و از جمله شوک برقی قرار می‌گیرد. ولی با تمامی آنچه که ضربه‌های مغزی به سر همینگوی آورد، او هیچ‌وقت دست از کار بر نداشت و هر روز صبح پشت میز کارش می‌نشست تا بتواند تمرکز کند و بنویسد. این عادتی که موجب می‌شد نجف دریابندری نیز با وجود سکته‌های متعدد که مغزش را به طور پلکانی، به زوال می‌کشاند، کتاب به دست گیرد تا بخواند و پشت میز بنشیند تا شاید بتواند چیزی بنویسد، اما حیف که نمی‌توانست. این داستان از زبان سهراب دریابندری، نزدیک‌ترین فرد به او در این سال‌های زندگی، شنیدنی است. چیزی نمانده جز اینکه بگوییم در این روزهای سخت، صبر و شکیبایی ارزانی سهراب مهربان باد!

یادداشت‌های کرونا-۶

کرونا و اقتصاد فله‌ای

صادق زیباکلام

● از همان ابتدای شیوع کرونا به موازات تلفات انسانی، تلفات اقتصادی آن هم از راه رسید. قرنطینه و تعطیلی گسترده تمامی حوزه‌های فعالیت‌های اجتماعی باعث تعطیلی بسیاری از واحدهای اقتصادی شد. بعد از کنترل خود اپیدمی، دومین دغدغه دولت‌های توسعه‌یافته، رسیدگی به معضلات اقتصادی بود. تلفات اقتصادی را خیلی کلی می‌توان به سه بخش حقوق‌بگیران، صنایع بزرگ و واحدهای کوچک اقتصادی تقسیم کرد. گروه اول؛ یعنی حقوق‌بگیران و واحدهای بزرگ اقتصادی به همراه کارکنان آنها کم‌وبیش مشخص است. اما مشکل اساسی در بخش سوم؛ یعنی واحدهای کوچک است؛ صدها هزار بنگاه اقتصادی؛ از واحدهای تولیدی و توزیع گرفته تا هتلداری، گردشگری، خدمات، تفریحات، ورزش، آموزش، حمل‌ونقل، رستوران‌ها و بسیاری رشته‌های دیگر یا فعالیت‌های دیگر که آسیب‌های جدی اقتصادی دیده‌اند؛ به‌عنوان‌مثال رستوران یا یک مؤسسه تجاری یا خدماتی کوچک را با ۱۰ پرسنل در نظر بگیرید که بیش از دو ماه است تعطیل شده. حتی اگر فرض بگیرید که صاحب آن واحد مجبور به پرداخت اجاره‌بها نبوده و اقساط بانکی هم ندارد، معذالک همچنان در معرض ورشکستگی قرار گرفته. بخش عمده‌ای از تلاش‌ها و تمهیدات دولت‌ها آن بوده که به این‌گونه مؤسسات چگونه کمک کنند تا مجددا روی پاهایشان ایستاده و تعطیل یا ورشکسته نشوند؛ از به‌تعویق‌درآوردن اقساط بانکی‌شان گرفته تا تعویق پرداخت اجاره‌بها، تا دادن وام که بتوانند عجالتا سرپا باشند تا کشور از بحران کرونا خارج شود. بیاییم به کشور خودمان. سؤال اساسی آن است که آیا اساسا در ایران دولت ما در قبال صدهاهزار بنگاه کوچک و بزرگ این‌چنینی در اطراف و اکناف مملکت مانند دولت‌های دیگر احساس وظیفه می‌کند. یا آنکه مشلات این بخش‌ها به خودشان مربوط است و به دولت چندان مربوط نیست. سؤال بعدی آن است که اگر دولت به فرض خواسته باشد به این واحدها کمک کند، مکانیسم آن چگونه خواهد بود؟ یعنی به آن رستوران یا به آن شرکت خصوصی ۱۰، ۱۵ نفره چگونه می‌خواهد کمک کند؟ و پرسش سوم آنکه آیا اساسا دولت جمهوری اسلامی ایران بودجه و امکاناتی مانند دولت کشورهای دیگر برای این‌گونه امدادرسانی‌ها دارد. پاسخ پرسش‌های دوم و سوم تا حدودی روشن است. سازوکاری برای شناسایی و کمک‌رسانی به این واحدها وجود ندارد. ۱۰ سال پیش که پرداخت یارانه شروع شد، به صورت فله‌ای بود. امروز هم پس از گذشت ۱۰ سال یارانه هنوز هم به صورت فله‌ای توزیع می‌شود. چه رسد به اینکه حالا دولت خواسته باشد صدهاهزار مؤسسه ریزودرشت را در اطراف و اکناف مملکت شناسایی کند که چقدر متحمل ضرروزیان در نتیجه کرونا شده‌اند. اما درخصوص مسئله سوم یا همان داشتن بودجه و امکانات درحقیقت بایستی بگوییم درخصوص نداشتن بودجه هم تکلیف دولت مشخص است. دولت هنوز وقتی کرونا نیامده بود یک‌سوم هزینه‌های بودجه سال جاری را نداشت، چه رسد به لطمات و صدمات و مصیبت‌های اقتصادی که کرونا با خود به همراه آورده است.

تلنگر

دردسرهای یک شوک آنلاین

نظام آموزش و پرورش ایران در حالی که اصلا آمادگی لازم را نداشت در یک موقعیت عجیب قرار گرفت. بیش از دو ماه آموزش آنلاین به دانش‌آموزان در همه مقاطع و احتمالا ادامه‌داربودن این وضعیت نه تا پایان سال تحصیلی جاری که شاید ابتدای سال تحصیلی بعد. پیش‌بینی‌ها از احتمال اوج‌گرفتن کرونا و آنفلوانزا در پاییز حکایت دارند و امکان دارد در صورت تداوم شیوع این بیماری همچنان شاهد تعطیلی مدارس و آموزش دانش‌آموزان از راه دور باشیم. در این میان بارها و بارها از مشکلات چنین شیوه آموزشی‌ای بدون درنظرگرفتن زیرساخت‌های لازم آن گفته شده اما عجیب اینجاست که گویا چندان تلاشی برای رفع آن وجود ندارد. یکی از معلم‌ها در گفت‌وگو با «شرق» می‌گوید اگر آموزش و پرورش پیشنهاد لغو سال تحصیلی را می‌پذیرفت اتفاق بهتری بود تا اینکه با این وضعیت عجیب و غریب آموزش به دانش‌آموزان را ادامه دهد. او می‌گوید شما باید این وضعیت دوماهه آموزش را به تعطیلات زیاد پاییز و زمستان سال قبل اضافه کنید که مدارس بارها به دلیل آلودگی هوا و همچنین اعتراضات آبان ماه تعطیل شده بودند. به این ترتیب دانش‌آموزان اصلا آموزش مداوم و درستی ندیده‌اند و مسیر آموزش‌شان با انقطاع همراه بوده. حالا هم که به واسطه آموزش آنلاین و عدم دسترسی برخی به شبکه شاد، اینترنت یا گوشی هوشمند در روند آموزشی خلل ایجاد شده است. به نظر می‌رسد برای آموزش و پرورش بیشتر از هر چیزی پایان سال تحصیلی اهمیت دارد نه کیفیت آموزش. یکی از معلم‌های پایه ابتدایی شهر بوشهر به «شرق» می‌گوید در پاسخ به دانش‌آموزانی که هراسان مدام از عدم دسترسی به شاد و ویدئوهای آموزشی کلاس‌های آنلاین می‌پرسند، می‌گوید که نگران نباشند و بعید است با این سطح از آموزش اتفاق بدی برایشان رخ دهد یا آموزش و پرورش تصمیم سخت‌گیرانه‌ای بگیرد. اما ارتباط معلم‌ها با شاد یکی از بزرگ‌ترین مشکلات آنها در این روزهاست. این مشکلات از دو طرف جریان آموزش معلم‌ها را تحت تأثیر قرار داده است. از یک سو آنها به عنوان کاربر این شبکه مشکلات فراوانی دارند و از سوی دیگر دانش‌آموزان‌شان هم دسترسی درستی به این شبکه ندارند. برنامه شاد با گوشی‌های اپل و سیستم‌عامل‌های آی‌اواس ناهمخوانی فراوانی دارد. از این جهت معلم‌هایی که این گوشی‌های هوشمند را دارند به دنبال یافتن گوشی‌هایی با سیستم‌عامل اندروید رفته‌اند. از سوی دیگر جریان اعتبارسنجی کاربران بر اساس شماره سیم‌کارت واردشده در ابتدا موجب شده دسترسی برخی با گوشی‌های دیگران در این کلاس‌ها با مشکلاتی همراه شده باشد. یکی از مدیرهای مدرسه‌ای در منطقه ۱۱ تهران می‌گوید یکی از مشکلاتش تغییر مدام شماره معلم‌ها و شاگردها در این سامانه برای احراز هویت است. چون شاگردها اغلب خودشان گوشی ندارند و با گوشی پدر و مادر یا اقوام وارد سامانه می‌شوند و هر کدام یک سیم‌کارت متفاوت دارند و از این جهت سیستم احراز هویت در شاد سخت است. ممکن است در یک خانه فقط پدر گوشی هوشمند داشته باشد و وقتی پدر در خانه نیست و برای کار به بیرون می‌رود، دانش‌آموز با گوشی عمه، خاله یا یکی از اقوام نزدیک که به او لطف می‌کنند و گوشی‌شان را در اختیارش قرار می‌دهند، وارد شاد می‌شود. مشکل بعدی محدودیت و همچنین سختی‌های آپلود فایل ویدئویی در شاد است. موضوعی که موجب می‌شود اغلب کلاس‌ها از شاد به واتس‌اپ منتقل شود. با این حال بسیاری از دانش‌آموزان هستند که به دلیل عدم دسترسی به اینترنت، گوشی هوشمند یا به دلیل اختلال‌های شبکه شاد اعلام می‌کنند که محتوای آموزشی را درنیافته‌اند. او می‌گوید در چنین موقعیتی معلم‌ها نمی‌دانند چه باید بکنند و شاگردشان را چگونه آموزش دهند. این مدیر که یکی از مدارس واقع در منطقه ۱۱ تهران را اداره می‌کند، می‌گوید وقتی از مشکلات آموزش آنلاین صحبت می‌شود، همه فکر می‌کنند لابد مشکل در منطقه دورافتاده‌ای در جنوب کرمان یا مناطق خیلی محروم سیستان و بلوچستان است و در سایر مناطق ایران اوضاع روبه‌راه است. در حالی که اصلا چنین نیست و ۳۰ درصد دانش‌آموزان مدرسه من در منطقه ۱۱ تهران به دلیل تنگناهای مالی به گوشی هوشمند یا اینترنت دسترسی ندارند. چند روز پیش وزیر آموزش و پرورش در واکنش به اعتراض‌ها به این سیستم آموزشی گفت طبیعی است که افرادی از بستر شبکه شاد دور بمانند. حاجی‌میرزایی گفت ما برای کمک آمدیم، نه برای اذیت کردن مردم و اجبار به کسانی که امکان تهیه گوشی هوشمند را ندارند. حاجی‌میرزایی می‌گوید که از مدیران مناطق خواستیم آموزش این افراد را از طریق مسیرهای جایگزین در دستور کار قرار دهند. این مسیرها می‌تواند شامل تهیه درسنامه‌ها، استفاده از ظرفیت مدرسه تلویزیونی و شبکه‌های استانی باشد. راضی نیستیم خانواده‌ای خودش را به مشقت بیندازد.

از حرف‌های وزیر آموزش و پروش چنین بر می‌آید که بیشتر از اینکه کیفیت آموزشی در یکی از بدترین سال‌ها از نظر آموزش دانش‌آموزان اهمیت داشته باشد، تمام‌شدن سال تحصیلی مهم است. چراکه حاجی‌میرزایی در بخشی از حرف‌هایش می‌گوید «چه باید می‌کردیم؟ آیا باید تعطیل می‌کردیم؟ نمی‌توانستیم این دو ماه را از دست بدهیم زیرا سال تحصیلی آینده هم آسیب می‌دید». با این حال بسیاری معتقدند در این سال تحصیلی دانش‌آموزان و معلم‌ها بیشتر از همه ضربه دیده‌اند.